





أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اگر نظر شریف رفقا باشد، در مجلس گذشته نسبت به کیفیت تغذیه و تأثیر آن بر مسائل نفسی و مسائل روحی و ضرورت رعایت آن در مسیر سلوک مطالبی عرض شد.

صحبت در این قضیه بود که ما در آیات قرآن محذوری از تناول طیبات الهی نمی‌بینیم و آیات قرآن نسبت به این مسئله تصریح دارد: **يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَيِّبَاتٍ مَّا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ**<sup>۱</sup> این یک آیه است. طیباتی که خدا بر شما حلال کرده است بر خودتان حرام نکنید. امساک نکنید، دوری نکنید، تصور نکنید که این عمل خلاف مرتبه عبودیت است. خلاف حالت مسکنت و فقر و نیاز است. خلاف تواضع و فروتنی و مشی به اعتدال است، نه، این طیبات را خداوند حلال کرده است و هر چیزی که خداوند حلال کند کسی نمی‌تواند مانع بشود. کسی نمی‌تواند رادع بشود.

یا فرض کنید که در یک آیه دیگری در آن جا هم دارد که **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ**<sup>۲</sup> آن طیبات رزق را، آن رزق طیب و پاکیزه را، حالا هر چه می‌خواهد باشد، کی حرام کرده؟ چه کسی مانع شده و چه کسی برای دستیابی به آن می‌تواند اعتراض کند، اشکال بگیرد؟

مقصود از رزق همه انواع ارزاق شامل می‌شود. البته چه رزق منظور از رزق متعارف باشد که عبارت است از طعام، و عبارت است از لباس و پوشاک، و عبارت است از منزل و مرکب و آن چه را که در این دنیا، انسان برای گذران حیاتش به او نیاز دارد، همه اینها داخل در همین معنای رزق هست، و همین طور رزق شامل آن مکارمی می‌شود که به واسطه استعداد انسان، بشر می‌تواند به آن مکارم علمی برسد و استعداد رسیدن به او را دارد. مثلاً فرض کنید که رسیدن به مراتب علمی، اینها اموری است که برای گذران این دنیا خب لازم است و افراد هم در رسیدن به آن مراتب مختار هستند و هیچ کس نمی‌تواند مانع بشود از این که یک نفر که دارای استعداد و قابلیت است او را محروم کرد از استفاده این قابلیت و استفاده این استعداد. یعنی این مسئله حرام است.

در حکومت اسلام باید نردبان ترقی و رسیدن به مدارج علمی حتی همین علوم ظاهری که برای گذران زندگی بشر لازم است، باید برای همه به نحو تساوی آماده باشد، حالا یک شخصی

۱- سوره مائده (۵) آیه ۸۷

۲- سوره الأعراف (۷) آیه ۳۲

خودش استعداد ندارد یک مطلب دیگری است، نمی‌تواند به آن جا برسد. یک شخصی استعداد دارد و تمایل ندارد خب نمی‌خواهد برسد؛ بالاخره اختیار با خود انسان است و لکن تهیة بستر و آماده‌سازی مقدمات برای وصول به مراتب علمی باید برای همه به نحو یکسان باشد. اگر مسئله به کیفیت باشد که در این قضیه رعایت ملاک نشود، بلکه رعایت روابط بشود این عمل حرام است. حرام بین و حرام روشن. چطور این که در مقابلش هم همین طور است. یعنی در اختیار قرار دادن زمینه‌هایی برای افرادی که واجد آن شرایط نیستند. شخصی که استعداد درس خواندن ندارد بیایند به او مدرک بدهند. شخصی که قابلیت برای رسیدن به مراتب علمی را ندارد او را مجهز کنند به وسایل و ابزاری که خطر آفرین است برای جامعه، این هم حرام است. مثل اینکه فرض کنید کسی که هنوز قابلیت برای عمل و جراحی را ندارد، مدرک پیدا کند و امثال ذلک. تمام همه اینها حرام است. یعنی هر دو قضیه حرام است. باید برای همه افرادی که استعداد دارند، این مسئله آماده باشد.

این قضیه مسئله رزق است، البته یک معنای خیلی بالایی برای رزق است که رزق حقیقی آن رزق است و در لسان اولیاء الهی و همین طور ائمه علیهم‌السلام ما می‌بینیم به آن معنا استفاده شده و استعمال شده و آن عبارت است از رزق معنوی که به واسطه اتصال بنده از نظر قلب و از نظر دل به عالم معنا برای انسان حاصل می‌شود که آن مرتبه، مرتبه بالایی است.

مثلاً در این روایاتی که داریم و در کلمات بزرگان نسبت به بیداری بین‌الطلوعین می‌فرمایند کسی که در بین‌الطلوعین خواب بماند از رزق آن روز محروم می‌شود، یا این که ارزاق را در بین‌الطلوعین تقسیم می‌کنند، یا این که در شب قدر رزق را، رزق هر بنده را، در شب قدر تقدیر می‌کنند. این معنای رزق عبارت است از همان اتصال معنوی، معنوی بنده با پروردگار که به واسطه آن میزان اتصال به همان مقدار برای او این مسئله حاصل می‌شود. اگر اتصالش اتصال سی درصد است در آن روز، وقتی قرآن را می‌خواند سی درصد از فهم خود می‌تواند از قرآن استفاده می‌کند نه بیشتر. اگر فرض کنید که میزان اتصالش در آن روز شصت درصد است در عبادت، آن روز شصت درصد این مسئله تقریب حاصل می‌شود و توجه حاصل می‌شود، بیشتر پیدا نمی‌شود؛ چون چهل درصد را کم آورده است. و اگر نه فرض کنید که در آن روز رزقش صد درصد است یعنی آن مقدار آن روز حالتش به طور کلی فرق می‌کند. قرآن خواندنش فرق می‌کند، نماز خواندنش تفاوت می‌کند، البته این یکی از علل است. علت‌های متفاوتی دارد؛ نه این که فقط مسئله بخواهد به این قضیه برگردد و آلا خیلی‌ها بین‌الطلوعین بیدار هستند و خیلی کارها هم می‌کنند، درست؟! این مسئله.

لذا مرحوم آقای - حداد رضوان‌الله علیه - می‌فرمودند که بچه‌ها را هم در بین‌الطلوعین بیدار

کنید زیرا از رزق آن روز محروم می‌شوند، آب و نان که می‌خورند و غذایشان را که می‌خورند به اصطلاح این مسائل که خب هست. منظور از رزق در این جا همان رزق عبارت است از نحوه ارتباطی که در آن روز، در آن ساعت این ارتباط باید برقرار بشود و به واسطه برقرارشدن آن ارتباط خلاصه ملائکه در بین انسان و بین مبدأ اعلی آن ربطی را که ایجاد می‌کنند، آن ربط دارای این خصوصیتی است که به او به رزق تعبیر می‌شود. لذا ممکن است فرض کنید که در آن روز انسان موفق بشود که با یک فردی در بین روز برخورد کند که بسیار تأثیرگذار باشد. اگر بین الطلوعین را بخوابد آن ملاقات حاصل نمی‌شود. این خیلی عجیب است.

یا اینکه فرض کنید که در آن روز انسان موفق بشود برای این که یک صله رحم کند، اگر آن روز را فرض کنید که بین الطلوعین بخوابد آن صله رحم حاصل نمی‌شود، سنگین است. به او فرض کنید که بگویند بیا برویم دیدن فلان کس، خوشحال نمی‌شود، حالا حال ندارم، حالا حوصله ندارم، این مال این است که آن جا خراب است. باید برود برگردد عقب ببیند که چند درصد به پایش نوشتند: بیست درصد است، سی درصد است، هفتاد درصد است. خلاصه چقدر برای این مسئله در نظر گرفته شده است.

یا این که فرض کنید که می‌خواهد برود برای زیارت حضرت معصومه سلام الله علیها ولی می‌بیند که کشش ندارد هی از یک طرف می‌خواهد این که می‌خواهد برود مال آن مقداری است که به او دادند، اگر به او ندادند، این خواست هم در او نبود، متغی بود. اصلاً نمی‌خواست؛ ولی از آن طرف هم سنگین است، حالا وقت زیاد دارد، حالا شلوغ است آن طرفها، آن طرفها شلوغ است، تاکسی دیر نگه می‌دارد جلو، یک مقداری باید پیاده برویم، حالا هی به ملاحظه می‌گذرانند، این مال همان است، این مال این چیزهایی است که خلاصه یک قضیه این جا گیر کرده یک مسئله در این جا هست. اگر آن روز رزقش بود تا فکر زیارت حضرت معصومه می‌آمد یکدفعه بلند می‌شود و لباسش را می‌پوشد و آمادگی دارد، سرحال است، بانشاط است و نسبت به این قضیه خیلی به اصطلاح مجّد است نسبت به این مسئله.

این یکی از معیارهایی است که بزرگان بخصوص مرحوم آقا، من از ایشان می‌شنیدم که این مطلب را ملاحظه می‌کردند و از افراد دیگر از بزرگان نیز این مسئله به اصطلاح بیان شده که خلاصه انسان باید همه جهات را در نظر داشته باشد و نمی‌تواند صرفاً به بعضی از جهات اکتفا کند و از جهات دیگر غفلت کند، چه بسا اینکه غفلت از جهات دیگر ممکن است که برای او عواقبی بیاورد، مسائلی بیاورد، تبعاتی بیاورد که آن را محروم کند از رسیدن به یک همچنین مسئله‌ای، رسیدن به یک

همچنین مطلبی، خود مرحوم آقا هم راجع به این مطلب می فرمودند در صحبت‌هایشان، نمی دانم رفقا شنیدند از ایشان یا نه؟ ما که از ایشان می شنیدیم از این گونه مطالب، و از این مسائل می شنیدیم که مثلاً فرض کنید که یک وقت ایشان می فرمودند که من یک خطایی را به اصطلاح البته از روی قصد و اینها نبوده، مرتکب شده بودم، فرض کنید که تنبیه کرده بودند یک شخصی را، یک بچه‌ای را، حالا می بایست که حلم بیشتری در آن جا به خرج می دادم و سعه صدری، علی کل حال تنبیه کرده بودم و بعد دیدم که قصد حرم داشتیم، قصد حرم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام در کاظمین، ولی دیدم که رغبت ندارم یعنی یک کسالتی در من حاصل شد. حالا البته نمی دانم که ایشان این را فرمودند یا نه و ایشان هم متوجه این قضیه شدند یا نه؟

رفیقی داشتند به نام مرحوم حاج عبدالزهرای گراوی - خدا رحمتش کند - بنده در طفولیت ایشان را دیده بودم، در طفولیت دیده بودم، بسیار شخص متوسلی بود، اهل ولاء بود و خیلی محب، و از اصدقاء مرحوم آقای حداد بود ولی خب دیگر در یک برهه، خلاصه شیاطین انس و جن خلاصه کار خودشان را کردند و مدتی ایشان فاصله گرفت، فاصله گرفت از اولیاء خدا و در عین این که حالات خودش و مجالسشان را داشتند، خیلی عجیب است، خیلی قضیه قضیه عجیبی است؛ این برای ما خیلی عبرت است، یعنی شما نگاه کنید وقتی که یک شخص مطرود می شود و فاصله می گیرد و این به معنای این نیست که دیگر فرض کنید که نمازش را نخواند! نه، نمازش را هم می خواند، حتی امام جماعت هم هست، روضه هم می خواند، مجالسش را هم دارد، مجالس روضه دارد، بیا و برو هم دارد، جواب مسائل هم می دهد و امثال ذلک؛ اینها همه به جای خودش هست، اما آن طناب قطع شده! این مسئله است. این چیزی است که باید به خدا پناه برد.

بنده یادم است در وقتی که این قضیه اتفاق افتاد خب ایشان آمده بود، البته رفته بودند پیش ایشان و امثال ذلک؛ یک جریانی مرحوم آقا نقل می کنند در کتاب، در روح مجرد که آن فتنه ایشان را هم گرفت و رفته بودند پیش ایشان و خلاصه شروع کرده بودند به گفتن بعضی مطالب و البته خب بی هیچی نیست و این طور نیست که ما همیشه قضایا را بخواهیم به دیگران نسبت بدهیم. نه، تا خودمان یک چیزیمان نباشد کسی نمی تواند کاری انجام بدهد، بالاخره یک چیزی بوده، یک مسئله بوده.

بله می گویند تا خودت نخواهی کسی نمی تواند کلاه سرت بگذارد. خب سرت را نبر جلو کسی می خواهد کلاه سرت بگذارد بیاور عقب، بله این که ما الآن در ورد لسانمان است که تقصیر فلانی نیست، اطرافیان این طور هستند، تقصیر فلانی نیست، اطرافیان او خوب نیستند ولی خودش بد

نیست. نه، اینها مسائلی است که واقعیت ندارد تا اطرافیان، چرا آن اطرافیان برای کسی دیگر نیستند، اگر اطرافیان هستند خب همه جا اطرافیان هستند دیگر. چون آن می‌خواهد کلاه سرش برود، اطرافیان هم می‌بینند بستر مناسبی است این را می‌گذارند سرش ولی اگر یک شخصی این طور نباشد، نمی‌گذارد که اطرافیان او را در آن مقاصد و منویاتی که در ذهن دارند به دنبال آنها ببرند و به آن غایات برسانند، اجازه نمی‌دهد، می‌فهمد، نیات را تشخیص می‌دهد، نیات را تشخیص می‌دهد، زمینه‌سازی‌ها را خوب می‌فهمد که این که الآن آمده منزل پیش او دارد حرف می‌زند، این دارد زمینه سازی می‌کند. آن دارد می‌آید الآن یک همچنین چیزی را می‌گوید، دارد زمینه سازی می‌کند. اگر این را شنید بلند می‌شود می‌رود خلافتش را هم بشنود، مطلب دیگر را هم بشنود، ببیند این که آمده این حرف را زده درست گفته یا نه؟ این خواسته توجیه کند؟ خواسته آقا را راه ببرد، خواسته ایشان را، مسئله را مشوه کند. برای او تشویه به وجود بیاورد! می‌فهمد این قضیه را و من در این مسئله تجربیاتی دارم از بزرگان که چطور اجازه نمی‌دادند که اطرافیان بیایند و رل را به دست بگیرند، خلاصه فرمان را به دست بگیرند و به هر جا که آنها قصد دارند ببرند و افکار انسان را و تمایلات انسان را و بالأخیر تصرفات و افعال انسان را بر طبق آن منویات خودشان دریاورند، خیلی هم ایشان ما را برحذر می‌داشتند، همه را، بخصوص افرادی که بیشتر در مظنه این قضیه هستند خیلی می‌فرمودند که مواظب باشید که خلاصه کسی نیاید و شما را از آن مرام و از آن منهاجی که دارید با لطایف‌الحیل شما را دور نکند.

ایشان هم، بنده خدا، با اینکه خب خصوصیاتش را خب شنیدید، خودتان دیدید در کتاب روح مجرد دیدید مرحوم آقا فرمودند اهل توسل بود، اهل گریه بود، اهل چه بود ولی اینها کافی نیست، اینها کافی نیست. گریه کردن تنها کافی نیست، این که این همه بزرگان روی آن تأکید دارند «فهمت کجا رفته» برای این موقع است. گریه کافی نیست، روضه خواندن و هیئت و این مجالس و مسجد و منبر و محراب کافی نیست، این مسائل کافی نیست. توسلاتی که می‌شود شما نگاه کنید این کتابهایی که خواندید در زمینه توسلات، در زمینه فرض کنید که مسائل معنوی، ببینید در آن چه مطالبی نوشته شده است؟ آقا می‌آید مریدان خودشان را جمع می‌کند افراد را جمع می‌کند، روضه موسی بن جعفر به خاطر چه؟! که تذکره کربلای فلان کس درست شود، خنده دار نیست؟ خنده دار نیست؟ خب نشود که نشود، مگر موسی بن جعفر فقط کاظمین است، آن موسی بن جعفری که فقط کاظمین باشد دو ریال نمی‌ارزد، دو قران نمی‌ارزد. مگر موسی بن جعفر علیهما السلام کاظمین است مگر؟! امام جواد علیه السلام، نفس و ملکوت موسی بن جعفر علیهما السلام و امام جواد علیه السلام ارض و سماوات

سبع را گرفته. آدم بیاید به امام علیه السلام متوسل شود تذکره درست شود. ببینید فهم نیست، آن وقت همین ها علم غیب هم دارند، از مطالب غیب هم اطلاع می دهند. فهم وجود ندارد و نتیجه آن می رسد به جایی که دیگر بیش از این کشف سر نکنیم یا مثلاً فرض کنید که فلان شخص مرض دارد بنشینیم توسلی پیدا کنیم، همه این حرفها. امام زمان را برویم ببینیم چکار کنیم تذکره درست شود و فلان مشکل حل شود و قرض او داده شود در این مسائل، در این مطالب می بینیم که دور می زند حال و هوای اینها. این توسلات و این مسائلی که ایشان داشتند، حاج عبدالزهره داشت به جای خود محفوظ، چقدر فهم پیدا کرده بود؟ نسبت به توحید چقدر چشمش باز شده بود؟ نسبت به اولیای خدا چقدر معرفت در این جا پیدا کرده بود؟ این مسئله مسئله مهم است، ادراک آن چقدر شده بود؟

اگر آن فهم بود دیگر بعد بعد از پیغمبر سه نفر دور فاطمه و علی نبودند، بیشتر بودند. کو فهمها؟ نمازهای پشت پیغمبر کجا رفت؟ آب وضوی پیغمبر را از یکدیگر دزدیدن و به صورت زدن و خوردن کجا رفت؟ کو این حرفها؟ سجاده انداختن و جا گرفتن پشت سر فخر انبیا و خاتم رسل کجا رفت؟ این حرفها نیست آقا جان، این مسائل نیست. باید در آن زمانی که پیش پیغمبر، مرحوم آقا را من نگاه می کردم وقتی که اساتید ایشان صحبت می کردند، چه جوری می رفتند در چشمان ایشان نگاه می کردند که تا حرف را دریاورند، چه جوری دقیق می شدند تا مطلب را بکشند بیرون و مسئله را دریاورند، اینهای که می نشستند دور رسول خدا و برای ایشان صحبت کنند. پای منبر می نشستند برای ایشان صحبت کنند، این حرفها را می زدند. گریه می کردند، گریه می کردند پس این گریه از کجا می آید آقا جان؟

رسول خدا وقتی که آن قضیه روز قبل اتفاق افتاد و گفتند کسی اگر طلبی دارد و شکایتی دارد آن شخص بلند شد و گفت که در فلان جا شما خواستید عصا را کنید و به من خورد باید عصا را دارید دیگر جریان آن را. بعد همین طور آمد. منادی رسول خدا می گوید هر کسی شکایت دارد بیاید. نمی دانم هر کسی دعوایی دارد، نمی دانم هر کسی مطالبه دارد بیاید، مردم گریه می کردند که رسول خدا دارد چه می کند! ده ساعت بعد از آن، پانزده ساعت بعد وقتی که جنازه پیغمبر روی زمین بود کو آن گریه ها؟ پس چه داری سقیفه می روی؟ کو آن گریه ها چه شد؟ دیروز که داشتی گریه می کردی، همه مجلس داشتند گریه می کردند. اوه اوه اوه! شما بردارید یک عروسک را کوک کنید اوه اوه می کند. کوک می کنند عروسک هست درست می کند، که کوک می کنند می خندد باطری در آن می گذارند گریه می کند دراز می شود، راست می شود. این چی شد! پس این قضیه چی شد؟ این قضایا به کجا رسید؟!

این که داشت دیروز گریه می‌کرد در این پای صحبت پیغمبر؟! آن وقت ائی تارک فیکم الثقلین که در همان جا و در همان مجلس و در همان منبر گفت یادت می‌رود؟ یادت می‌رود؟ اینها همه به خاطر چیست به خاطر این است که تمام این گریه‌ها کشک است، کشک است، کشک نه کشک خوب. کشک اقسامی دارد: بعضی کشکها خوب هستند، بعضی قلابی و تقلبی هستند، کشکهای چینی هستند، اینها قلابی هستند، کشکهای خوب کشکهای است که در همین جا درست می‌کنند، همین جا به آن می‌رسند موادش، شیرش؛ یک کشک قلابی داریم که اسمش کشک است و اگر از جای دیگر هم که بیاید قلابی‌تر می‌شود، اشک می‌شود، افعَل التَّفضیل می‌شود. تمام این روضه‌ها و تمام این گریه‌ها همه چیست؟ همه اینها کشک است، نمی‌خواهم بگویم همه آنها نه، همین اغلیت آن همه این طور نیست. استثناء دارد. آن گریه‌ای که تو باید آن روز پای منبر پیغمبر می‌کردی آن گریه بر مظلومیت پیغمبر بود، آن گریه از روی فهم بود؛ نه آن گریه که الآن پیغمبر رسول خدا دارد می‌گوید که بیایید، نمی‌دانم، هر کسی که مطالبه دارد می‌کند، هر کسی که شکایت دارد، بلند شود بیاید شکایتش را بگوید، خب این چیزی نیست. خب کار مهمی نکرده پیغمبر، کاری نکرده، بسیار خب رسول خدا است باشد، ممکن است که رسول خدا فرض کنید که حالا فرض کنید که این عصا را برداشتند به یک نفر هم خورده، حالا می‌گویند بیا این کار. ما حالا خیال می‌کنیم این شقّ القمر است. رسول خدا دارد می‌آید. کسی که مطالبه دارد بیاید. ببینید ادراک مردم را می‌فهمید چیست؟

همین الآن اگر بنده بیایم یک همچنین کاری بکنم فردا در اینترنت می‌زنند که آقای تهرانی بلند شده گفته هر کسی مطالبه دارد بیاید. چیست؟ خب می‌خواهی بمیری بمیر دیگر. درگیر این همه روضه خواندن و این بساط ندارد. مردم اینها برای آنها ارزش دارد در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله که نیامد تواضع کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله نیامد که در آخر عمری غریبم بازی دریاورد. رسول خدا نیامد که مظلوم نمایی کند! می‌دانید مظلوم نمایی چه جوری مظلوم نمایی بلد هستید دیگر، مظلوم نمایی، مردم هم قشنگ خوب گریه می‌کنند؟! رسول خدا نیامد که این کار را بکند! نه، واقعیت این است که دارد از دنیا می‌رود نمی‌خواهد حقّی از او بر گردن کسی باشد. بفرمایید همچنین کار مهمی انجام نداده، مظلومیت رسول خدا صلی الله علیه و آله این است که فردا سه نفر دور علی نمی‌مانند. این مظلومیت است، باید به این قضیه گریه کرد. به این مسئله باید فکر کرد که این که الآن دارد می‌رود، بیست و سه سال برای این مردم، برای این مردم بیست و سه سال سنگ خورده در پشانی او، دندان‌ش شکسته، زخم بر بدنش شده، در همه جنگها نفر اوّل بوده به دشمن، همین پیغمبر در غزوات، این حرف بنده نیست این حرف امیرالمؤمنین است که حضرت

می‌فرماید: کان أقرب الی العدوِّ منّا از همهٔ افراد به ما او به دشمن نزدیکتر بود و ما وقتی که کوران آن جنگ می‌شد، در کوران جنگ در گرداگرد جنگ کنا نلجأ برسول الله پناه می‌بردیم یعنی می‌رفتیم دور و بر حضرت که از حضرت نیرو بگیریم، خلاصه از نفس حضرت، از خود وجود حضرت بینیم رسول خدا در کنار ما است، جان بگیریم. این حرف امیرالمؤمنین است، کنا نلجأ برسول الله این حرف امیرالمؤمنین است در نهج البلاغه است، بروید ببینید، خودش در خانه نمی‌نشست به افراد بگوید بروید، بروید! خودش از همهٔ افراد به دشمن نزدیکتر بود، در عین حال که رسول الله هم بود، در عین حال که حکومت هم دستش بود، ولی در عین حال از همهٔ افراد به دشمن نزدیکتر بود. این چه بود؟ آن وقت اینها به جای این که بیایند به این مسئلهٔ اساسی رکن اسلام و محور این حرکت حکومت اسلام و عمود خیمه که عبارت است از تمسک به ثقلین، تمسک به اهل بیت، انّی تارکُ این را ول می‌کنند و رسول خدا صلی الله علیه و آله مطالباتش را از مردم می‌خواهد و گریه می‌کنند. این گریه چیست؟ این عین همان گریه بر امام حسین علیه السلام است که امام حسین علیه السلام را گرفتند و کشتند و فلان؛ اما وقتی که مسائل دیگر می‌شود می‌بینیم که نخیر آقا هیچ ککش هم نمی‌گزد؟ چی شد آن گریه بر امام حسین؟ مگر گریه بر اقامهٔ عدل نبود؟ بر فرض کنید که غلبهٔ ظلم نبود؟ مگر گریه بر اسارت نبود؟ مگر گریه بر کشتن نبود؟ مگر مگر نبود؟ بود یا نبود؟ همان فقط ۱۴۰۰ سال پیش بود؟ همان! تمام شد؟ آن که تمام شد دیگر. بالاخره قضیهٔ کربلا هر چه بود تمام شد. هر مسئله‌ای، هر جنایتی، هر فاجعه‌ای، هر امر قبیح و وقیحی بگویید در این قضیهٔ کربلا اتفاق افتاد ولی خب بالاخره تمام شد، چرا الآن داری گریه می‌کنی؟ برای چه الآن گریه می‌کنی؟ بهتر نیست این گریه الآن که داری برای سیدالشهدا می‌کنی، گریه بر عقب افتادن خودت را از آن مسیر سیدالشهدا بکنی؟ گریه بر محرومیت خودت را از عدم متابعت امام علیه السلام بکنی؟ بهتر نیست این گریه را بیای انجام بدهی که من از این متابعت عقب افتادم. امام علیه السلام با فرزندانش، با خاندانش، با شیعیانش رفت و به مقصد رسید و من از این قافله دور افتادم! چه کنم برسم به این قافله؟ این گریه دارد. بنشینیم نگاه کنیم به احوال امام حسین علیه السلام، به احوال حضرت ابوالفضل علیه السلام، به احوال دوستان، به احوال شیعیان، به آن مسائلی که در آن موقع اتفاق افتاد، به وعده و وعیدهایی که دادند اصحاب سیدالشهدا را، به وعده و وعیدهایی که دادند اطرافیان را و از آن حضرت جدا کردند، به اینها بیاییم فکر کنیم، هم با وعده گندم ری، حکومت ری، هم با وعید باغت را از تو می‌گیریم، نمی‌دانم چکار می‌کنیم، پستت را از تو می‌گیریم، باید این کار را بکنی و آلا از پستت می‌اندازیم کنار. خب بیانداز کنار. بیانداز کنار، خب بیاندازید. چرا؟ مگر در طول تاریخ همیشه حکام ظلم و حکام جور از این دو

حربه برای بقاء خودشان استفاده نکردند؟ مگر نکردند؟ چطور وقتی که سر بنده که می‌رسد، تعطیل شد؟ حکم عوض شد؟ با یک وعده بروم با یک وعید جدا شوم؟ همیشه بوده، همیشه بوده. چه شد قضیه؟ این گریه دارد و آلا امام حسین علیه‌السلام را کشتند خب تمام شد، خب ۱۴۰۰ سال گذشت. تمام شد قضایا، خب تمام شد. شهید کردند. خاندانش را اسیر کردند.

بسیار خب قبول داریم از این کشتن‌ها در تاریخ خیلی اتفاق افتاده و از این اسارتها هم خیلی اتفاق افتاده. فقط اختصاص به امام حسین و اهل بیتش که نداشته، چه پیامی دارد؟ این کربلا برای من امروز و امشب چه پیامی دارد؟ برای الآن من. به آن پیام باید من الآن نگاه کنم.

جناب آقای حاج عبدالزهره گراوی به آن پیام توجه نکرد هی گریه می‌کرد، گریه می‌کرد. ای حسین نمی‌دانم چکارت کردند؟ ای فلان نمی‌دانم کشتند! چه کار کردند. خب بله، یاد سیدالشهدا نور می‌آورد، فضا را عوض می‌کند. اینها همه به جای خود قبول داریم ولی قدرتش چقدر است؟ قدرت چقدر است؟ شما وقتی که می‌آیید سر یک سفره می‌نشینید چه مقدار می‌توانید از این سفره میل کنید؟ چه مقدار؟ بسته به این است که وقتی وارد این مجلس می‌شوید تا چقدر گرسنه هستید، چقدر گرسنه هستید؟ می‌گویند عزا آن وقتی است که انسان دو جا دعوت داشته باشد. باید چه کار کند؟ باید یک جا برود بخورد، دوباره برود یک جای دیگر. خب می‌گویند نه از این جا چیزی می‌فهمیم نه از آن جا. دو جا به اصطلاح بخواهد برود. اگر فرض کنید که آمدید این جا نشستید و گرسنه گرسنه گرسنه بودید بالاخره یک شکمی از عزا درمی‌آوریم و هر چه هست بله دیگر به آن مقداری که گنجایش و اینها هست.

کلو و اشربوا را تو در گوش کن      و لا تسرفوا را فراموش کن

این خوب است، این خیلی خوب است. این خب یک مقدار. حالا یک وقتی می‌آییم نیم سیر هستیم، نیم سیر می‌بینیم، گرسنه گرسنه نیستیم، وقتی می‌آییم سر سفره می‌نشینیم نصف غذایی که برای ما می‌کشند دیگر می‌بینیم جا نداریم، جا نداریم، می‌گویند آقا، می‌گوییم نه، خیلی ممنون، دیگر کافی است، کافی است جا نداریم. یک وقت می‌آییم اصلاً فرض کنید که غذا خوردیم در رودربایستی صاحب خانه داریم می‌آییم سر سفره ولی غذا را خوردیم.

خدا رحمت کند آن زمانها یکی از رفقای مرحوم آقا که یک وقتی با ایشان گرم بود، گرم بود و اینها و حالاتی هم داشت و خیلی هم با هم رفیق بودند ولی بعد همین قضایایی که عرض کردم ایشان هم مشمول این مسائل شد و مرحوم آقا دیگر ارتباطشان را قطع کردند و دیگر تا آخر عمر هم به طور کلی ملاقاتی نداشتند تا آن جایی که بنده می‌دانم. بله چون آن شخص فوت کرد و از دنیا

رفت و حتی خود مرحوم آقا یک نوشته برای سنگ قبرش نوشتند دادند به پسر او. جالب عباراتی که در آن جا است خیلی عبارات، عبارات جالبی است. خیلی عبارات، عبارات جالبی است و نشان دهنده میزان و مرتبه خود همین شخص است؛ یعنی در عین اینکه عبارات، عبارات خیلی محترم و مؤدبانه و تجلیل و تعظیم ولی خب حساب دارد.

یک روایتی، یک چیزی هست، یک قضیه‌ای است از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که حضرت دارند: شخصی از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه واله از حضرت سؤال می‌کند. روایت از امیرالمؤمنین است که ابن‌التیعمان که بود، جعفر طیار که بود، حمزه که بود! حضرت راجع به هر کدام اینها یک مطلب را می‌فرمایند. بعد می‌رسند به ابن مسعود، ابن مسعود کسی بود که در زمان پیغمبر این صدایش خوب بود، صدای محزونی داشت، صدای حزینی داشت و پیغمبر می‌فرمودند به ابن مسعود که قرآن بخوان و این می‌خواند و پیغمبر هم گریه می‌کردند، اشک همین طور از چشمان پیغمبر می‌آمد، ابن مسعود، عبدالله بن مسعود، ولی ما در زمان امیرالمؤمنین می‌بینیم که خلاصه بعد یک مسائلی اتفاق افتاد و خلاصه پای قضیه نایستاد و پای کار نایستاد. وقتی از ابن مسعود می‌پرسند، حضرت می‌فرمایند: - تا آن جایی که در ذهنم هست - قرأ القرآن فوقف عنده، قرآن را می‌خواند ولی همان جا ایستاد. می‌دانید یعنی چه؟ یعنی به عمق قرآن نرفت، صدایش خوب بود، از خواندن قرآن خوشش می‌آمد، می‌نشست فرض کنید که قرآن می‌خواند و همین طور بود. در مسجد مدینه می‌نشست و قرآن می‌خواند و مردم هم می‌آمدند دور او و پیغمبر هم اتفاقاً فرمودند قرآن بخوان و حالا پیغمبر گریه می‌کند و اشکش می‌آید. از خواندن قرآن به کجاها می‌رود؟ به آن جاهایی که نه عقلی درک می‌کند و نه فهمی می‌تواند به آن جا برسد. ابن مسعود هم همین قرآن را می‌خواند و همین، دیگر تمام شد. خیلی خوب است دیگر، خواندیم دیگر. حالا یا قرآن باشد خیلی خوب است یا شعری باشد، دکلمه باشد، قشنگ باشد، جالب باشد، معانی خوبی داشته باشد، می‌خوانیم. قرأ القرآن و وقف عنده. وقف عنده یعنی همان جا ایستاد، در همان ظاهر قرآن توقف کرد و جلوتر نرفت. لذا عبدالله بن مسعود از افرادی بود که بالاخره در همین حد بود دیگر، نصیبش دیگر در همین حدود بود، بیش از این نبود. حضرت هر کدام را بیان می‌کنند برای هر کدام مطلبی را می‌فرمایند حالا ما که این مجلس را داریم. مجلس سیدالشهدا را داریم، این عزاداری را داریم چه باید بکنیم؟ آن شخصی که سیر است وقتی می‌آید این جا سر سفره، نمی‌تواند دیگر غذا بخورد. این قضیه را داشتم می‌گفتم. فراموشم داشت می‌شد. قضیه این بنده خدا را.

بعضی از دوستان ما نقل می‌کنند که یک وقت در یکی از شهرستانها وسط زمستان بود، این

شخص رفته بود در آن جا، کرسی بود و نشسته بودند و قرار بود که او هم بیاید. یکی از افرادی که در آن مجلس شرکت داشتند آن هم بیاید و شام را دعوت داشت که بخورد. اینها یک مقداری نشستند و اینها، دیدند نیامده یعنی آن شخص نیامده. این رو می‌کند: بابا شام را بیاورید بخورید. این الآن نشسته با زنش دارد شام می‌خورد بابا، (بنده دارم می‌گویم) نکند ما را سر کار گذاشته، شام را بیاورید بخوریم، گرسنه هستیم. این به اصطلاح بعد پیدایش می‌شود، بعد می‌آید. خلاصه رفتند آوردند. و بعد از اینکه شام تمام شد، یکدفعه دیدند آمد: آی ببخشید و دیر شد و گفتند: بابا بنشین، نشستی ما را سر کار گذاشتی! شام با زنت خوردی؟! آن پرتقال سبز هم که زنت داشت برای تو پوست می‌کند - بله - خوشمزه بود که خیلی خوشمزه. سرش را انداخت پایین. و او گفته بود، گفت که این که می‌آید این جا دیگر میل به غذا ندارد. آخر غذا آمده بود و نشست کنار. حالا این یک شوخی بود، ولی علی کلّ حال خب هر چیزی را هم نباید گفت. هر چیزی را نبایستی که انسان .....! حالا این شخصی که می‌آید در سر سفره می‌نشیند این که نمی‌تواند زیاد بخورد، یک قاشق دو قاشق می‌خورد، دیگر نمی‌تواند.

مجلس عزای سیدالشهدا مثل این سر سفره می‌ماند. شما که می‌گویید در این مجلس عزا می‌نشین، البته اگر مجلس مجلسی باشد که برای پرچم و بیا و برو و دار و دسته و نمی‌دانم و کاغذ این طرف و آن طرف در شهر زدن و این چیزها و از این قضایا باشد خُب از اوّل دورش را خط بکشید، بهتر است. آن حالی که قبلاً دارید در آن مجلس از دست می‌دهید، خُب فضا فضایی کثرت است. روضه روضه کثرت است. دارد روضه می‌خواند می‌گوید: حضرت آقا تشریف دارند! خب هستند، تشریف دارند که دارند دیگر، روضه‌ها را بخوان. بالای منبر دارد حرف می‌زند، می‌گوید: فلان آقا هم حضور دارند. خب دارند که دارند! چه ربطی دارد به روضه تو؟ به منبر تو چه ربطی دارد؟ مگر بقیه این جا گوساله هستند. آن یکی فقط آدم است که حضرت آقا هم تشریف دارند. این مجلس نیروی بهتر است! یعنی آن حالی که قبل از آن مجلس هست، در مجلس امام حسین علیه‌السلام هم از دست می‌دهی، این مجلس‌ها، این جور مجلس!

نه، اگر مجلس مجلسی باشد که روی صفا باشد، روی صدق باشد، همه یک جا قشنگ بگیرند بنشینند. نه این که یک طرف یک عده خاصّی بنشینند، بقیه هم آن وسط فرض کنید که فلانند. نه اینها همه در یک فضای دیگری است. مجلسی باشد همه با هم.

مرحوم آقا می‌فرمودند که مجلس ما همه با هم هستند. این طور نیست که حتماً یک عده خاصی کنار باشند و آنها می‌آیند می‌نشینند، معمم باشد می‌آید می‌نشیند، آن افرادی که در همان

مجالس مرحوم آقا بودند از رفقای مرحوم آقا یادشان است. هر کسی که می‌آمد معمّم بود، اگر جا بود می‌آمد دم. البتّه ایشان می‌فرمودند کسانی که مثلاً مسنّ هستند جا بدهید تکیه بدهند، محترم هستند و سنّشان بالاتر است و رعایت احترام را ایشان می‌فرمودند. ولی حالا اگر جا نبود همه می‌گیرند می‌نشینند. وسط مجلس هم معمّم است و هم غیر معمّم است، با هم قاطی هستند، با هم یکی است. اینها چیزهایی است که رعایت نکردن آن حال و هوا را عوض می‌کند و از آن صفا بیرون می‌آورد. رعایت این مسائل ...

الان هر کسی که وارد می‌شود آقا صلوات بفرستید، خب برای چه صلوات بفرستید؟ خب آن هم مثل بقیه می‌آید کناری می‌نشیند، منبری باید صحبتش را بکند، منبری باید حرفش را بزند، نباید حرف بشکند، نباید اذهان متوجه بشود، چرا می‌گویند که سلام کردن کراحت دارد بر خطیب؟ به خاطر این که مطلب از دستش می‌رود، مطلب از دستش می‌رود. چرا سلام کردن بر شخص مصلی کراحت دارد، سلام که این قدر مستحبّ است! چون حضور قلبش از بین می‌رود و آلا جواب دادن و علیکم‌السلام خب ذکر است، خود سلام خودش ذکر است، علیکم‌السلام خودش ذکر است، السلام علیک ذکر است. در تشهد هم داریم: السلام علیک ایها النبی، السلام علی عبدالله الصّالحین، السلام علیک. خودش ذکر است. سلام به معنای سلامت است و به معنای امن است مقام سلام یعنی مقام امن که مقصود از سلام، نزول امن و طمأنینه و سکونت از ناحیه پروردگار است ولی همین ذکر را نباید گفت، همین ذکر را نباید گفت. همین ذکر گفتن آن خلاف است. هر جایی که ذکر نیست! هر جایی که هر ذکر نمی‌شود گفت.

مثلاً در مورد نماز داریم: وقتی که مصلی از نماز فراغت پیدا می‌کند باید سجده شکر به جا بیاورد، بعد هم تسبیحات حضرت زهرا. به ما یاد دادند، یاد دادند این جور کنید. می‌توانستند بگویند: آقا بعد از نماز دو خط شعر بخوان. می‌توانستند بگویند بعد از نماز آقا فرض کنید بلند شو السلام علیک یا اباعبدالله بگو. مگر بد است السلام علیک یا اباعبدالله گفتن هان نه بد نیست ولی بعد از نماز بد است، بله بد است، چون برخلاف دستور است، دستوری که از ائمّه آمده باید آن را انجام داد، السلام علیک یا اباعبدالله مال یک وقت دیگر است مال یک فرصت دیگر است. گفتند بعد از نماز زیارت عاشورا بخوان.

ما صبحها که حجّ بودیم، مکه که مشرف بودیم، در همان سفر اولی که با مرحوم آقا رفتیم. صبحها مرحوم آقا به یکی از همین دوستانی که به رحمت خدا رفته، از همین مسجدیها که آن سال هم بودند، گفتند: دعای صباح بخوان. آن هم صبح دعای صباح می‌خواند. آنهایی که آن جا بودند،

چند نفر از این هیئت‌ها بودند، بله از آن هیئت‌هایی که بله شنیدید، ذکرخیر ایشان را شنیدید از آن کَلّه گنده‌های هیئت‌های تهران بودند اینها یک چند روزی گذشت ما مدینه بودیم یک روز درآمد به یکی از اینها که به همین بنده خدایی که دعای صبح می‌خواند گفت: آخر این دعای صبح ما نفهمیدیم چیست؟ زیارت عاشورا بخوانید، زیارت عاشورایی! این حرف‌ها چیست؟ گفت که آقا فرمودند: دعای صبح. گفت: خب دعای صبح بخوان و بعد از آن هم بیا برای ما زیارت عاشورا بخوان. دعای صبح چه ربطی به زیارت عاشورا دارد؟ آن وقت می‌شود آش شله قلمکار، دعای صبح یک چیزی است، زیارت عاشورا یک چیز دیگر است.

شما دو تا دارو را با همدیگر قاطی کنید بخورید، دو تا دارویی که اینها مثلاً هر کدام مخالف با یکدیگر و همدیگر را خنثی کنند و همدیگر را ...

زیارت عاشورا انسان را در یک فضایی می‌برد، دعای صبح در یک فضایی می‌برد. او در فضای جمالیه است، این در فضای (عرض می‌شود) نمی‌شود گفت جلالیه ولیکن خب از نظر احساس رأفت و عطوفت و احساس رقت و برائت و ظلم که همان جنبه قهاریت و جلالیت و اینها یک مقداری در زیارت عاشورا هست. برائت، برائت از اعداء ولایت، برائت از دشمنان ولایت، برائت از صادّین از سبیل اهل بیت علیهم‌السلام همراه با سلام باید باشد. این هر دوی آنها باید باشد.

خلاصه آن آمد، آمد پیش مرحوم آقا آن شخص گفت که اینها به ما فشار آوردند که زیارت عاشورا بخوانیم. نمی‌دانم چکار کنیم؟ مرحوم آقا فرمودند: آقا برای ما دعای صبح را بخوان، ما بلند می‌شویم می‌آییم! برای آنها هر چه می‌گویند بخوان، تا آخر مفاتیح دوره کن. لذا وقتی دعای صبح می‌خوانند ما بلند می‌شدیم می‌آمدیم. یک دفعه نشستند. من واقعاً به مظلومیت مرحوم آقا ... گاهی اوقات هم می‌نشستند؛ چکار کنند دیگر؟ واقعاً چکار کنند؟ آدم احمق به این می‌گویند! عالم که خودت اعتراف به علمش داری می‌کنی و می‌گویی من مثل این ندیدم، همان که می‌گوید زیارت عاشورا بخوان. عالم، این مرد بزرگ با این مراتب، با این خصوصیات داری می‌بینی، خب دیگر چه مرگت است که می‌گویی این کار را بکن، آن کار را بکن! به تو چه مربوط است؟ اگر برای زیارت عاشورا هم مجالی بود خب خودش می‌گفت، خودش می‌گفت که آقا فرض کن زیارت عاشورا بخوان به طوری که همین شخص می‌گوید، در این جا زیارت عاشورا بخوانید، در آن جا زیارت اربعین بخوانید، در آن جا چه بخوانید! هر چیزی جا دارد.

آن وقت این که عرض کردم همین است که می‌آیند آدم را می‌برند در حال و هوای خودشان و این آقا هم باید چکار کند؟ باید تبعیت کند، حالا مرحوم آقا می‌گفت: بلند می‌شویم می‌رویم، هر

چه می‌خواهی بخوان! ولی اگر افرادی که می‌دیدم، افرادی که وابسته بودند و اهل علم، آنها بله، بله، هر چه آقایان بفرمایند مگر می‌شود. که مطاع نباشند و مکرم نباشند و مورد احترام نباشند، مگر می‌شود؟ چرا؟! چون ارتباط قطع می‌شود باید گوش بدهیم به حرف ایشان، چون طناب قطع می‌شود! باید گوش بدهیم به حرف ایشان، آن آقا از اوّل طنابی نداشت که حالا قطع بشود، وصل بشود، چه بشود. می‌گوید: زیارت عاشورا بخوان! خب ما رفتیم، هیچی راحت است! ولی اگر طناب باشد باید به فکر طناب بود طناب را سفت نگه داری قطع نشود، پوسیده نشود، نازک نشود.

خوشبخت خودم که خر ندارم. این را همیشه بخوانید. مرتب روزی چند مرتبه تسبیح دست بگیرید و با حضور قلب! ثواب زیاد دارد! بنده می‌گویم ثواب زیاد دارد، امشب بر من نازل شده ثواب این شعر:

خوشبخت خودم که خر ندارم      از کاه و جوی آن خبر ندارم

روزی چند مرتبه آقا! صد مرتبه بگویید کافی است! نه آقا چند مرتبه هم بگویید کافی است! و الا این هم می‌شود یک قضیه. آقا فرمودند که ذکر بگویید! خب ذکرهای ما بالطبع همین است دیگر، این آقا هم چی؟!

همین گریه، عزاداری در همین حد! بیش از این نه؛ کسی که می‌آید در مجلس امام حسین با چه نیتی می‌آید در مجلس روضه سیدالشهدا؟! البته مجلس آن جوری، آن مجلس با حضور، آن مجلس با نور، آن مجلس با عمق، آن مجلس با روحانیت، آن مجلس بدون کثرت، آن مجلس بدون کاغذ و نشریه و روزنامه، آن مجلس بدون رادیو و تلویزیون و کذا، آن مجلس، آن مجلس، آن مجلسی که فقط در آن ذکر خدا و پیغمبر و اهل بیت، و این که چند نفر آمدند، نیامدند. حتی در منزل هم می‌بندد، پیش می‌کند که زیاد کسی نیاید، پرچم ندارد، بساط ندارد، این دم و دستگاه ندارد، این تئاتر بازیها ندارد، این کلک‌ها ندارد، مجلس امام حسین علیه‌السلام آن جوری! بسیار خب، به آن نیتی که وارد آن مجلس می‌شویم به میزان همان نیت سهمیه به ما می‌دهند، این است! به همان میزان. یک وقتی وارد مجلس امام حسین می‌شویم، همه چیز را می‌خواهیم ول کنیم. یعنی وقتی وارد مجلس امام حسین علیه‌السلام می‌شویم دم در همه چیز را ول می‌کنیم، رها می‌کنیم، با دو لباس احرام وارد می‌شویم، می‌گوییم: آمدم سیدالشهدا، هیچ چیز نداریم، نه زن داریم، نه ...

زهیر بن قین بجلی و اینها چه کردند، ول کردند. زن و بچه را ول کردند، باغ و بوستانشان را ول کردند، دیر و دیارشان را ول کردند، قوم و خویش را ول کرد. آمدند در خیمه امام حسین! تمام شد دیگر.

آمد به زنش گفت: هر چه می‌خواهی، هر جا می‌خواهی بروی، هر جا هر کار می‌خواهی بکن، ما رفتیم، تمام شد. آن مجلس سیدالشهدا همان خیمه فرستادن دنبال زهیر است، همان است. آن مجلسی که در آن اسم سیدالشهدا هست بدون این دلقک‌بازیها و تئاتر بازیها کله را این جوری این جوری می‌کنند، میکروفون را می‌اندازند هوا، نمی‌دانم فرض کنید که دو پشتک می‌زنند! نه. آن مجلسی که با آن خصوصیات که مال سیدالشهدا علیه‌السلام هست و این حرفها. آن چی؟ آن همان خیمه است، همان دعوت است، همان فرستادن دنبال زهیر بن قین است، خیمه همان است. آن موقع خیمه این جوری بود. با پارچه و چوب و فلان بود، الآن با تیر و تیر آهن و گچ و آجر است. همان است، تفاوتی نمی‌کند. حالا که در این مجلس آمدیم چه نیتی می‌خواهیم بکنیم؟! می‌گوییم: خدایا آن چیزی که به درد ما می‌خورد نصیب ما کن. حالا منبری حرفی به دهانش بیاید که به درد ما بخورد، ذاکر یک چیزی بیاید بگوید یا نه اصلاً نه به این کار داشته باشد، نه به آن کار داشته باشد، خود سیدالشهدا آن هم که به دهانش آمده آن را هم سیدالشهدا دارد می‌گذارد، اخلاص داشته باشد، آن می‌گذارد از آن جا می‌آید، نداشته باشد برمی‌دارد ... چیزهای دیگر می‌آید. وقتی که می‌خواهیم وارد مجلس سیدالشهدا بشویم، وارد مجلس امام رضا بشویم، ائمه علیهم‌السلام، تولد و شهادت، چه در ولادت ایشان چه در شهادت ایشان یا در مجلسی به عنوان امام رضا، اصلاً نه ولادت و اینها دارد، به اسم امام رضا یک شبی می‌خواهیم ذکری بشود، ذکر اهل بیت بشود، حتماً مگر لازم است که ولادت باشد؟ این مجلس چه می‌شود؟! می‌شود خیمه امام رضا خیمه امام سجّاد، خیمه امام جواد، می‌شود این. حالا وارد این می‌خواهیم بشویم یعنی چه؟ بسته به نیت ما دارد. گر گدا کاهل بود، قضیه این است. با چه نیتی وارد می‌شویم، با هر نیتی که وارد می‌شویم به همان مقدار به ما سهمیه می‌دهند، به همان مقدار نصیب می‌دهند، می‌دهند. امتحان کنید ببینید می‌دهند یا نمی‌دهند؟!

یک وقت وارد می‌شویم می‌گوییم رفتیم در خیمه امام جواد علیه‌السلام، رفتیم در خیمه موسی بن جعفر علیهما‌السلام، دیگر می‌خواهیم موسی بن جعفر ما را همان جوری کند که خودت می‌خواهی، ای امام جواد ما را همان جوری کن که خودت دوست داری، ما آن جور می‌خواهیم. بعد امام جواد می‌گوید: این است! می‌گوییم: باشد، می‌گوید: آن است! می‌گوییم: باشد. این شرط دارد. می‌گوییم: باشد. زهیر این جوری آمد دیگر! این جوری آمد دیگر! حضرت نگفت که بیا ولی زنت را باید برای خودت نگه داری، هوای او را داشته باشی، چکار کنی، فلان؟! چرا؟! چون دیگر تمام است. دو روز دیگر قضیه کشت و کشتار است. قضیه شهادت است. آنهایی که آمدند و شب عاشورا برگشتند، آنها نیت دیگر داشتند. می‌آییم با امام حسین هستیم و او را کمک می‌کنیم، کمک می‌کنیم،

شمشیر می‌زنیم. انشاءالله حضرت می‌آید و غلبه می‌کند و دور حضرت را داریم و خلاصه دورش را داریم دیگر. تواضع هم می‌کنند می‌گویند: ما را به عنوان یکی از نوکرهایش بپذیرد. ما را همان کفش جفت کن دم در و اینها بپذیرد. دنبال کفش جفت کنی است، نه دنبال خود امام حسین. دنبال این طرف و آن طرف رفتن و جای دادن است نه دنبال امام حسین. دنبال با امام حسین این طرف و آن طرف رفتن است. خود امام حسین را کاری ندارد. توجه به عرضم می‌کنید؟! خود امام حسین بالا است، هیچ کسی به او نمی‌رسد. در یک مرتبه‌ای هست که در آن مرتبه باید لا قید بود، لاحد بود، از همه تقیدات بیرون آمد. مثل زهیر که از همه چیز آمد بیرون. مثل حبیب که از همه چیز آمد بیرون، مثل مسلم که آمد بیرون. از همه چیز، همه چیز، همه چیز آمد دیگر. دیگر چیزی نبود که تا این که بخواهد در قبال امام حسین عرض اندام کند. فقط سیدالشهدا ماند و بس در قضیه کربلا، فقط سیدالشهدا بود نه این که ۷۲ نفر، نه این که برادرانشان، نه این که حضرت ابوالفضل، فقط یک نفر بود آن هم در سیدالشهدا در مظاهر مختلف: به صورت حبیب، به صورت مسلم، به صورت حضرت ابوالفضل، به صورت حضرت علی اکبر، به صورت .... یک واحد بود، آن یک واحد خود سیدالشهدا بود. لذا جریان کربلا با بقیه جاها فرق می‌کند به خاطر این است. به خاطر این مسئله است که آنهایی که آمدند و با آن حضرت بودند آنها دیگر نبودند، نبودند. بدنشان بود. اراده‌ای نداشتند، کسی که اراده ندارد چیست؟ خب چیزی نیست، شأنی ندارد، شخصیتی ندارد، اختیاری نداشتند. به سیدالشهدا می‌گفتند: می‌خواهی بکشی بکش، نکشی نکش. ده دفعه بکشی، هزار دفعه، هر کار می‌خواهی بکن، اختیار ندارد، راحت شده از هر دو عالم هم از دنیا و هم از آخرت خودش را خلاص کرده، خلاص خلاص. پس بنابراین دیگر زهیری وجود ندارد، دیگر حبیبی وجود ندارد، دیگر مسلمی وجود ندارد، دیگر ابوالفضلی وجود ندارد، فقط می‌شود یک واحد. حالا متوجه شدیم که اولیاء وقتی می‌گفتند در قضیه کربلا وحدت حاکم بود قضیه چیست معنایش؟ در مسئله کربلا وحدت حاکم بود ولی در قضیه صفین این طور نبود. در جنگ احزاب این طور نبود. در جنگ خندق (نمی‌دانم) این طور نبود. همه جور قر و قاطی داشت. اگر قر و قاطی نداشت، نمی‌رفتند سه روز دست از پا درازتر برگردند. قر و قاطی بود دیگر، در احد قر و قاطی بود، در جنگهای پیغمبر همه قاطی داشت ولی در کربلا قاطی نبود، هیچی قاطی نبود! ناب ناب ناب بود و آن فقط خودش حاکم بود.

خب این فرد که از ولایت جدا شد به واسطه آن خصوصیتی که حالا داشته و نبوده در آن کاملاً در آن موقعیت که این شیطنت شیاطین در او تأثیر نگذارد و وسوسه خناسان در او تغییر و انحراف ایجاد نکند. لذا شما می‌بینید این شخص می‌رود و در همان مجالس شرکت می‌کند، خیلی هم

تحویش می‌گیرند. وقتی که می‌آید در ایران، در مجالسی که بوده من یادم است شرکت می‌کرد، بیا و برو و (فلان) این حرفها، ففف فلانی آمده، فلانی آمده، فلانی آمده ولی وقتی می‌آید برای دیدن آقا، مرحوم آقا که نمی‌روند به اصطلاح دیدن او، شاید هم اصلاً اطلاع نداشتند مرحوم آقا. با یک نفر می‌آید برای دیدن مرحوم آقا در همان منزل، در منزلی که قبلاً ایشان بودند و اینها خب راه هم زیاد بود. ایشان توسط یکی از فرزندان شان پیغام می‌دهند که به فلانی بگویند: من ملاقات نمی‌کنم! این را می‌گویند: آدم آزاد و حرّ و فهیم! از کربلا آمده، قبل از این که هم بیاید این جا روضه خوانده، اهل توسّل هم هست در مجالس هم شرکت می‌کند همین مجالسی که خب دوستان ایشان بودند شرکت کرده، حالا آن هم تازه آمده به دیدن، زائر است! عجب! عجب! خیلی قضیه دارد باریک می‌شود! زائر کربلا، آن آقایی که می‌گوید: شخصی که از زیارت می‌آید انسان برود برای زیارت او، نه این که او بیاید برای زیارت انسان؛

این حرفها را ما از آنها شنیدیم دیگر. مثلاً شخصی که از زیارت مشهد می‌آید او نباید بیاید دیدن ما، ما باید برویم دیدن او؛ چون از زیارت امام رضا آمده. شخصی که از سفر کربلا می‌آید، نباید او بیاید به دیدن ما، ما باید برویم، همین طور. همه اینها هست ولی پیغام می‌دهد که من شما را زیارت نمی‌کنم، دیدن شما نمی‌آیم. در خانه او آمده، می‌گوید: نمی‌آیم دیدن شما. چرا؟ چون از اصل جدا شدی، تو الآن تبدیل به چوب شدی. چوب هم چوب خشک است که فقط به درد سوختن می‌خورد. تا به حال شاخه بودی، شاخه سبز بود، برگ داشت، رشد داشت، میوه داشت. الان دیگر تو آن حال و هوا را نداری، فقط گریه است، اما گریه تو با آن گریه دیگر فرق می‌کند، نفس تو با آن فرق می‌کند. اینها مسائلی است که ما باید بفهمیم. آن چه که بعد از رسول خدا گول زد مردم را، همین حرفها بود، دیدند اینها خب بله سَنَشان از امیرالمؤمنین هم بیشتر است و پدرزن پیغمبر هم هستند و آمده و همان کار پیغمبر را دارد می‌کند. خب دیگر چه می‌خواهیم، منبر می‌خواهیم که این دارد می‌رود، البته نمی‌دانیم پنج تا انگشت دارد یا شش تا در دستش! منبر می‌خواهیم می‌رود، نماز بخوانیم می‌خواند، نماز جمعه بخوانیم آقا می‌آید تشکیل می‌دهد، همه کار می‌کند، البته دستور جهاد هم می‌دهد، البته خودش در خانه می‌نشیند، دستور جهاد هم می‌دهد، دستور جنگ هم می‌دهد فلان می‌کنیم خب، حالا یا علی باشد یا این فرق نمی‌کند، تفاوتی که با هم ندارد مسئله، چرا؟ فهم ندارد. حالا باید پشت سر این آقا رفت؟ نماز خواند؟ نه دیگر! دیگر پشت سر او نباید رفت. این که الآن آمده در مقابل علی ایستاده، غاصب است، غصب کرده و غاصب ارزش ندارد. غاصب چوب خشک است، آن چه که ارزش و طراوت دارد ایمان است، ولایت علی است. آن حیات دارد، آن طراوت دارد، آن رشد دارد،

آن میوه دارد. این میوه این حنظل است، تلخ است، زهرمار است، سمّ است، مهلک است. دنبال او رفتن انسان را به خسارت ابدی و به دنیا و آخرت می‌رساند البته خب این شخص همین که عرض کردم این بعداً خداوند توفیق داد و دستش را گرفت و دوباره حالا شاید باز به واسطه همان مقداری که به همان مقدار صفا داشته، همان عنایت ائمه و سیدالشهدا شامل حالش شد و دوباره برگشت و توبه کرد و اظهار ندامت کرد و خلاصه با ولاء از دنیا رفت. خدا دیگر عاقبت همه ما را به خیر کند دیگر، بالاخره وضعیّت و مسئله به این کیفیّت است که انسان باید مواظب باشد و بداند که آن چه که اصل و اساس است آن چیست؟ اصل و اساس امام است. امام علیه‌السلام اصل و اساس است، نماز، همه نماز می‌خوانند، روزه همه می‌گیرند، حج را همه می‌روند، زکات را می‌دهند، این همه پول این طرف و آن طرف دارد خرج می‌شود، می‌دهند، بدون امام فایده ندارد، بدون ولایت امام علیه‌السلام نتیجه‌ای ندارد. بدون توجه، توجه به امام عصر ارواحنا له الفداء و او را حاضر دیدن و ناظر دیدن و در تحت اراده و اختیار او درآمدن و سلب و اراده و اختیار از خود نمودن و آلا مجالس، محافل، نماز جماعات، نماز جمععه‌ها، بیا و بروها، بالا و پایین‌ها همه‌اینها دکور است. همه اینها اصل و اساس ولایت امام علیه‌السلام است که آن را باید مدنظر قرار داد.

ولایت یعنی چه؟ یعنی خروج از خود و جایگزینی امام به جای خود، این معنا معنای ولایت است. انسان از خودش بیاید بیرون، از اراده خودش بیاید بیرون، از اختیار خودش بیاید بیرون و به جای او حالا که در آمده باید چی را بگذارد؟ یک چیزی باید پر شود، آن چیزی که باید پر شود می‌شود چه؟ اراده امام، اختیار امام و میل و رغبت امام علیه‌السلام. آن باید بیاید به جای آن تا آن وقت این عمل انسان جان پیدا کند، قدرت پیدا کند که انسان را عبور بدهد و از کثرت بیرون بیاورد و به تجرّد برسد و الا جان ندارد قرأ القرآن و وقف عنده، همین قرآن را می‌خواند، قرآن را می‌خواند. الان این قدر حافظ قرآن وجود دارد، اصلاً نه آیه را می‌فهمد چیست نه معنایی، حافظ قرآن است صدایش هم خوب است.

خب خیال می‌کنم دیگر صحبت امشب به این مقدار دیگر کفایت کند و انشاءالله تتمه مطالب برای مجلس بعد. شاید هم خب بالاخره صلاح بر این بوده که از آن چه را که ما در نظر داشتیم فاصله بگیریم و مسائل دیگری به اصطلاح بیاید. علی کلّ حال هر چه از دوست می‌رسد نیکو است، بله هر چه از دوست می‌رسد نیکوست و این مجالس و محافل هم برای همین قضیه است، برای همین مطلب است. در همین مجلس خودمان اگر نیتمان، نیت همین آمدن و یک مجلسی داشتن و این که ترک نشود، ترک نشود، یک وقتی ترک بشود و فلان. نگهش داریم. بعضی‌ها هستند فرض

کنید که توصیه می‌کنند به فرزندان‌شان از معممین از اینها خیلی دیده شده، شنیده شده، نگذار این لباس که تا به حال بوده، این لباس با عدم تعمّم و تلبّس شما بخواهد این دیگر از بین برود، این بمان، در خانواده بماند فرض کنید یک نفر هم این طور معمم یکی پس از دیگری، کسی که می‌خواهد به لباس اهل علم دربیاید نباید به این فکر باشد که این نسل اندر نسل ما عالم بودند حالا بخواهیم این قضیه را نگه داریم، اینها بازی است. خودت باید ببینی چه می‌فهمی و چه راهی را انتخاب می‌کنی و برای چه این کار را می‌کنی! به آن که حالا قبلاً بودند، حالا بودند. این مجالس باید بر این اساس تشکیل بشود، آمدن باید بر این نیت باشد که انسان بیاید و نیتش را خالص کند و ببیند که خداوند چه تقدیر می‌کند، چه تقدیر می‌کند؟ هیچ وقت من یعنی غالباً این طور بوده دیگر، وقتی که می‌آیم در این جا خب یک مطالبی در ذهنم هست، تصوّراتی می‌کنم که مطلب در حول و حوش اینها ولی در عین حال می‌گویم که شاید رفت قضیه یک جور دیگر شد. در این فکر که همان مسائل را دنبال کنم و دورش بگردم در همان صحبت خیلی به این مسائل. البته خب حالا ما خیلی هم از خودمان تعریف نکنیم. شاید هم این هم خودش نوعی اسمش را بی بندوباری بگذاریم، معلوم نیست. قصدمان از این چه باشد و از این مسائل ولی علی کلّ حال ما می‌گوییم خدایا هر چه خودت آوردی و هر چه بود همان و مقصودم همان است.

ما باید نیت خود را برای این گونه مجالس خالص کنیم. وقتی خالص کردیم رزق و روزی می‌رسد. به حرف بنده هم نیست، رزق و روزی می‌رسد. آن چه که باید به ما برسد می‌رسد، آن فایده‌ای که باید برسد آن فایده می‌رسد، شاید از هیچ کدام حرفهایی که زده می‌شد آن نتیجه گرفته نشودها، از یک جای دیگر، از یک خصوصیت دیگر، نیت باید خالص باشد برای انسان که انّما الأعمال بالنّیات.

در ماه ذی قعدہ هستیم و خب ماه ذیحجه هم که در پیش داریم رفقا طبعاً مطالبی که مربوط هست اطلاع دارند، از تذکراتی که بزرگان می‌دادند در این ماه در نسبت به مراقبه بیشتر و گرفتن روزه بیشتر بخصوص دهه ذیحجه آن نه روز را روزه گرفتن و اذکار دهه ذیحجه را گفتن و خلاصه از فضایل ماه ذیقعدہ بهره‌مند شدن و برای افرادی که توفیق پیدا می‌کنند که زیارتی مخصوص حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام را مشرف بشوند که خب و کسی هم که خب نمی‌تواند زیارت آن حضرت را از همان منزل خود که بکند قبول است و حضرت آن زیارت را می‌پذیرند و لازمه کرم آنها هم همین است لازمه کرم و بزرگواری آنها همین است که آنها معیارهای دیگری را در نظر دارند و مسائل دیگری را.

خداوند انشاءالله به ما توفیق بدهد که بتوانیم نسبت به مبانی مکتب اهل بیت فهم پیدا کنیم و ادراک پیدا کنیم و باید بدانیم که خلاصه اگر بخواهیم فهم خودمان را در حدّ مردم عادی قرار بدهیم کلاه سر ما رفته است، کلاه سر ما رفته است. بله شما دارید می‌بینید همیشه همین طور بوده، میزان فهم چقدر است؟ میزان تمایلات چقدر است؟ مقدار شعور ما چقدر است؟ داریم می‌بینیم دیگر، این چیزها را داریم با چشم خودمان می‌بینیم، درعین حال هم احساس می‌کنیم بالاتری هم هست، مسائل بالاتری هست، مطالب بالاتری هست که گیر کسی نمی‌آید.

امیدواریم خداوند توفیق بدهد که ما اولاً فهم و بعد بتوانیم آن اهتمام را داشته باشیم و عمل به آنها را داشته باشیم و به دنبال مکتب اهل بیت علیهم‌السلام امور خود را تطبیق بدهیم.